



## استفهام قرآنی از نگاه مصادر علوم ادبی

دکتر سید مرتضی حسینی  
عضو هیات علمی دانشگاه آزاد اسلامی

### چکیده

از سبک‌های زیبا و دلنشین قرآن کریم برای بیان حقیقت و آگاهی دادن به مخاطب و اقناع او، اسلوب استفهام است. این شیوه نقش مهمی در اعجاز لفظی قرآن ایفا می‌کند و چون قریب به اتفاق استفهامات قرآنی از جانب خداوند دانا به نهان و آشکار است دربردارنده اغراض و اهدافی غیر از استفهام حقیقی است که با توجه به مخاطب و هدف از مطرح شدن پرسش‌ها، معانی بلاغی متعددی مانند: تقریر، انکار، توبیخ، تسویه و... را شامل می‌شود. علمای ادبی و قرآنی در آثار خود به این معانی ثانوی و بلاغی اهتمام نموده و فصلهایی را به ذکر و بررسی پرسش‌های آیات اختصاص داده‌اند. با کنکاش آن فصول، اختلاف ایشان در تعیین استفهامی یا خبری بودن پاره‌ای از آیات و تفاوت برداشت در تعیین نوع معنای بلاغی استفهام آیه به چشم می‌خورد. این امر از عواملی چند از جمله: دخیل بودن قواعد نحوی و قرائات قرآنی و بحثهای کلامی ناشی می‌شود. در نظر گرفتن موارد مذکور در فهم صحیح آیات از امور اجتناب ناپذیر خواهد بود. نوشتار حاضر، به بررسی و تحلیل برخی استفهامات قرآنی از دیدگاه دانشمندان نحو و لغت عربی می‌پردازد.

کلید واژه‌ها: قرآن کریم، اسلوب استفهام، بلاغت استفهام، مصادر نحوی و لغوی.

## مقدمه:

یکی از جوانب بیان قرآنی، اسلوب استفهام است که آکنده از اسرار بیانی و بلاغی است. اگر توجه هر محققى به یک جنبه از سبک‌های بیان این اقیانوس بیکران بلاغت معطوف گردد، درصد موفقیت وی در رسیدن به هدف و مقصودش بیشتر خواهد شد. از این رو نگارنده این سطور، به بررسی اسلوب استفهام و بیان اغراض و دلالات بلاغی این سبک در قرآن کریم از نگاه بزرگان علوم نحو و لغت عربی پرداخته است.

نگارنده در این مقاله از روش کتابخانه‌ای استفاده نموده و همچنین از سایتهای اینترنتی و لوح‌های فشرده مرتبط با موضوع، بهره برده است. شایان ذکر است که درباره موضوع مطرح شده، کتابی با عنوان «أسلوب الإستفهام فى القرآن الکریم، غرضه و إعرابه» از عبدالکریم محمود یوسف، به رشته تحریر درآمده است. همچنین پایان نامه‌ای با عنوان «جایگاه و معانی استفهام در قرآن» در مقطع کارشناسی ارشد توسط سرکار خانم فاطمه محمد شاهی با راهنمایی جناب آقای دکتر منصور پهلوان در دانشگاه اصول الدین انجام شده است در این پایان نامه با بررسی استفهامات قرآنی به این نتیجه رسیده است که فقط در هجده سوره از ۱۱۴ سوره، استفهام ذکر نشده است و از ۱۲۶۰ استفهام صریح و مقدر، ۹۹۶ مورد در سوره‌های مکی و ۲۶۴ مورد در سوره‌های مدنی نمود بیشتری دارند؛ اما تا جایی که نگارنده مطلع است تاکنون تحقیقی بدین شکل و خصوصیت انجام نشده است.

## اسلوب استفهام

از جمله خصوصیات زبان عربی به کارگیری سبک‌ها و روش‌های متعدد و مختلف در ادای معنا و مقصود مورد نظر است. روش استفهام در کنار اسلوب‌های شرط، تعجب، مدح و ذم، اغراء (تحریک و تشویق کردن) و تحذیر (بر حذر داشتن)، اختصاص، نفی و



دیگر اسلوب‌های عربی از جایگاه ویژه و مهمی در زبان عربی عموماً و زبان قرآن کریم خصوصاً برخوردار است.

«استفهام» از انواع «انشاء طلبی» است<sup>۱</sup> که معنای لغوی، نحوی و بلاغی آن «طلب فهم» است<sup>۲</sup> و معنای دقیق لفظ «فهم» در نگاه ابن منظور «شناخت قلبی» یک امر است.<sup>۳</sup>

از آنجایی که استفهام حقیقی یعنی طلب حصول ذهنی یک شیء در خارج و این مستلزم صدور آن از جانب فردی دارای شک و تردید است<sup>۴</sup> پس باید اکثر استفهامات قرآنی را «غیر حقیقی» دانست و میان آن و استفهامی که از بشر صادر می‌شود تفاوت گذاشت، چرا که غالباً سؤال کننده در آیات کریمه قرآن، خداوند باری تعالی است که به آشکار و نهان عالم است.<sup>۵</sup> به همین دلیل است که برخی معتقدند که استفهام حقیقی در قرآن وجود ندارد و همه استفهام‌های آن دارای معنای مجازی و بلاغی‌اند<sup>۶</sup> و برخی از مجموع استفهامات قرآنی (۱۲۶۰ مورد) فقط ۱۹ مورد را استفهام حقیقی دانسته و بقیه موارد را استفهام بلاغی بر شمرده‌اند.<sup>۷</sup> بدین جهت است که اکثر استفهامات قرآن نیاز به جواب نداشته و پاسخی داده نشده است. ابوحنیف اندلسی درباره استفهام مطرح شده در آیه ۲۵ سوره آل عمران: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ می‌گوید: «این استفهام نیاز به جواب ندارد و این چنین است اکثر استفهام‌های قرآن کریم؛ زیرا از جانب عالم به نهان و آشکار است و معنای این استفهام خداوند تقریب است»<sup>۸</sup>

### استعمال استفهام در معانی بلاغی

اندیشمندان و محققان علوم عربی از همان قرون نخستین اسلامی، به قرآن کریم و اسالیب لفظی و معنایی آن توجه ویژه‌ای مبذول داشته و در حوزه قرآن پژوهی ادبی و بلاغی به این امر اذعان نموده‌اند که البته در غالب موارد، استفهام قرآنی از معنای اصلی

خود یعنی «طلب فهم» خارج شده و معانی دیگری را افاده می‌کند و از سیاق کلام و با کمک قراین و مقتضیات احوال فهمیده می‌شود. این معانی ثانویه را همان «معانی بلاغی یا مجازی» استفهام می‌نامند. از دیدگاه ایشان، استعمال واژه‌های استفهام در غیر غرض اصلی آن، معنای انشایی را از کلام گرفته و کلام را به معنای خبری تغییر می‌دهد.<sup>۹</sup>

باید توجه داشت که دلالت یک متن به یک یا چند معنا از معانی بلاغی که علمای فن بلاغت برای آن کلام ذکر کرده‌اند، می‌تواند به دلیل وضوح و شهرت آن معنا باشد، چرا که اسلوب انشایی بلاغی مجموعه‌ای از معانی نزدیک به هم را افاده می‌کند و آن نتیجه مفاهیم احساسی و درونی است که یک اسلوب در جان و ذوق مخاطب القاء می‌کند، به همین خاطر است که میان دانشمندان علم بلاغت در نامگذاری و تعیین معانی برداشت شده از یک متن، اختلاف مشاهده می‌کنیم، پس آن اموری ذوقی، نفسانی و متقارب است.<sup>۱۰</sup> همچنین می‌توان عواملی چند، مانند: گوینده، مخاطب، قرینه‌های لفظی و معنوی، سیاق کلام، کیفیت نزول آیه و شأن نزول آن، کیفیت قرائت و وقف و غیره را از جمله مواردی دانست که سبب شده در فهم معانی بلاغی استفهام آیات میان علماء اختلاف دیده شود.<sup>۱۱</sup>

اما سؤال مهمی که اینجا قابل طرح است اینکه: وقتی ادات استفهام در معنای بلاغی به کار می‌روند آیا باز هم به معنای استفهامی خود ارتباط دارند و از آنها استفهام برداشت می‌شود یا خیر؟ یعنی با وجود معنای ثانوی، آیا باز هم معنای اصلی استفهام با آن همراه است یا آن ادات به کلی از استفهام جدا می‌گردد؟ متقدمان به این موضوع پرداخته و بدان پاسخ گفته‌اند. به عنوان مثال، ابو عبیده مَعْمَر بن مُثَنَّى، همزه به کار رفته در معنای تقریر را مجرد از استفهام می‌داند و آن را اداتی ثانوی می‌داند که به همزه استفهام ارتباطی ندارد. او درباره این قول خداوند متعال که فرموده: ﴿أَوَلَوْ كَانَ آبَاؤُهُمْ



لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا ﴿﴾ (بقره: ۱۷۰) می‌گوید؟ «(الف) [همزه أولو کان...] الف استفهام یا شک نیست و استفهام در معنای تقریر بدون استفهام آمده است»<sup>۱۲</sup>

زمخشری نیز همزه به کار رفته در معنای «تسویه» را در آیه: ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره: ۶) از معنای استفهام کنده شده می‌داند و برای استحکام نظر خود به کلام «سیبویه» نیز اشاره می‌کند.<sup>۱۳</sup> همچنین مبرد «هل» را در آیه شریفه: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ (انسان: ۱) کاملاً جدای از معنای استفهام در نظر گرفته، چرا که در معنای تحقیق و به معنای «قد» استعمال شده است.<sup>۱۴</sup>

در خصوص علت تفکیک معنای استفهام از ادات آن به هنگام استعمال معنای بلاغی، ابن جنی این چنین استدلال می‌کند: «همزه به کار رفته در معنای تقریر از معنی استفهام جدا شده و علت تفارق، خبری بودن تقریر است که خبر با استفهام در تضاد است»<sup>۱۵</sup> اما دیدگاه زرکشی با نظرات دیگران تفاوت دارد، چرا که وی عقیده دارد ادات استفهام با گرفتن بعضی از معانی ثانوی، کاملاً از استفهام جدا می‌شود و برخی ادات دیگر با وجود گرفتن معنای ثانوی همچنان معنای استفهامی خود را حفظ می‌کند و برخی، احتمال هر یک از دو معنای اصلی و بلاغی را دارد و شناخت و تشخیص این حالات سه گانه با تأمل حاصل می‌شود.<sup>۱۶</sup>

سبکی از علمای طراز اول بلاغت بر این عقیده است که معنای استفهام در اکثر اغراض و معانی بلاغی استفهام موجود و باقی است.<sup>۱۷</sup>

همان گونه که قبلاً ذکر گردید، غرض اصلی استفهام، طلب فهم و شناخت امری مجهول در زمان پرسش است؛ ولی گاهی استفهام از غرض اصلی خود خارج شده و اغراض ثانوی (بلاغی) دیگری - که با سیاق کلام قابل درک است - را به مخاطب خود القاء

می‌کند. معانی بلاغی استفهام را دهها غرض برشمرده‌اند که در اینجا به دلیل پرهیز از اطناب کلام، فقط به ذکر عناوین آن اغراض اکتفا می‌کنیم:

التقریر/ به اقرار آوردن؛ الإنکار/ عدم قبول؛ الإستبطاء/ کُند شمردن؛ التهویل/ ترسانیدن، هول انگیزیختن؛ التعجّب/ به شگفت آمدن، و التعجیب/ به شگفت آوردن؛ التخویف/ ترسانیدن؛ التهکّم و الإستهزاء و السخریّه/ بر کسی خندیدن و تمسخر کردن؛ التحقیر و الإستخفاف و الإزدراء/ خُرد و خوار داشتن و سبک گردانیدن؛ الإستبعاد/ دور شمردن؛ التعظیم و التفخیم/ بزرگ داشتن و بزرگ کردن؛ الأمر/ فرمودن؛ النهی/ بازداشتن؛ التحذیر/ بر حذر داشتن؛ التسویة/ برابری؛ الإستثناس/ انس گرفتن؛ الإیناس/ مأنوس نمودن؛ الإفهام/ فهمانیدن؛ العرّض/ عرضه کردن؛ التحضیض و الحَضّ/ برانگیختن؛ التذکیر/ یادآوری؛ الترغیب/ خواهان گردانیدن؛ التمنی/ خواهش و آرزو؛ الدعاء/ خواهانی نمودن؛ الإیاس/ ناامید شدن؛ التأكید؛ العتاب/ خشم گرفتن، سرزنش کردن؛ التحسّر/ افسوس خوردن و التوجّع و التفجّع/ اندوه نمودن؛ التویبّخ/ سرزنش نمودن و تهدید کردن؛ النفی/ انکار کردن؛ الإخبار/ خبر دادن، و التحقیق/ حقیقت کردن؛ التثویق/ آرزومند کردن؛ الفخر و الإفتخار/ بالیدن؛ الإکتفاء/ نگونسار ساختن، بسنده کردن؛ التکثیر/ بسیار نمودن؛ التهید و الوعید و التوعّد/ بیم کردن و ترسانیدن؛ التبکیت/ خاموش کردن و محکوم ساختن؛ الإسترشاد/ راهنمایی خواستن؛ التجاهل/ نادانی نمودن؛ التنبیه/ توجه دادن؛ التسهیل/ آسان گردانیدن، و التخفیف/ سبک کردن، ساده گرفتن.<sup>۱۸</sup> علاوه بر اغراض مذکور، ذوق علما و پژوهندگان متقدّم و متأخّر، با استفاده از قراین سیاقی موجود در کلام قرآنی، قادر به شناسایی انواع دیگری علاوه بر اغراض بلاغی مذکور خواهد بود.



## مصادر ادبی عربی و بررسی بلاغت استفهام قرآنی

نحویون و لغویون، بلاغیون و مفسران قرآن کریم که با امانت گرانبهای الهی سر و کار داشته‌اند از دیرباز در باب استفهام دقت نموده و به اغراض و اسبابی که قرآن را واداشته تا استفهام را در غیر معنای اصلی آن به کار برد پرداخته‌اند.

برخی مباحث بلاغی از جمله مبحث اسلوب استفهام و خروج آن از معنای اصلی به معنای بلاغی، در لابه‌لای تألیفات علمای نحو و لغت پراکنده است؛ چرا که می‌توان گفت در ابتدا علم بلاغت، علمی مستقل از علوم نحو و لغت نبوده و تمامی علوم ادبی از نحو و ادب گرفته تا اصوات و قرائات و مسائل و اصول آن، به صورت در هم آمیخته و غیر باب بندی شده در یک کتاب تدوین می‌شد؛ اما هنگامی که بلاغت از نحو، مستقل گردید و علم معانی از موضوعات اصلی بلاغت قلمداد گردید بخشی از مطالب خود را به اسلوبهای طلب از جمله اسلوب استفهام، اختصاص داد و بابهای خاص درباره این مبحث به کتابهای بلاغی افزوده شد.

آنچه در ذیل می‌آید عمده مصادر نحوی و لغوی عربی از چند تن از علمای برجسته و طراز اول است که به اغراض ثانوی اسلوب استفهام توجه داشته و بدان اشاراتی نموده‌اند که به ذکر نمونه‌هایی از هر یک اکتفا می‌نماییم:

### کتاب سیبویه

دانشمندان نحوی و در رأس آنان ابو بشر عمرو بن عثمان ملقب به سیبویه (ف ۱۸۰هـ)، به خروج استفهام از اصل معنایش اشاره کرده‌اند. سیبویه اشارات مهمی به جوانب بلاغی استفهام دارد که مقدمه بیشتر پژوهشهای پس از او قرار گرفته است. او اولین کسی است که درباره تفاوت میان «همزه» و «هل» استفهامی سخن گفته است و بیان می‌کند که «هل» به منزله «همزه» نیست؛ چرا که «همزه» استفهام در افاده معانی، دایره

وسیع تری دارد.<sup>۱۹</sup> وی می‌گوید: «از مواردی که دلالت می‌کند به اینکه الف استفهام [همزه] به منزله (هل) نیست این است که به فردی بگویی: (أَطْرَبًا؟) در حالی که تو می‌دانی او طرب کرده، پس می‌خواهی او را «توبیخ» کنی و از او «اقرار» بگیری و این جمله را بعد از (هل) نمی‌گویی»<sup>۲۰</sup> در کلام نقل شده از او، درباره این سؤال که از فردی پرسیده شود: «أَطْرَبًا وَ أَنْتَ قَسْرِي؟» در حالی که متکلم می‌داند که شنونده او شادمانی کرده و این فعل را انجام داده است، سیبویه به دو غرض بلاغی مستخرج از این استفهام اشاره می‌کند: «توبیخ» و «تقریر» یعنی حمل مخاطب بر اقرار و اعتراف به امری.

سیبویه به معنای بلاغی «توبیخ» که از مثال: «أَتَمِيمِيًّا مَرَّةً وَ قَيْسِيًّا أُخْرَى؟» برداشت می‌شود، اشاره کرده و اعتقاد دارد که سؤال فوق از کسی که پیوسته در حال رنگ عوض کردن است و دائماً از حالی به حال دیگر دگرگون می‌شود (بوقلمون صفت است) برای «استرشاد» از امری که از آن اطلاع نداری نیست تا با این سؤال، کسب خبر کنی، بلکه استفهام فوق به خاطر «توبیخ» مخاطب است<sup>۲۱</sup> از دیدگاه سیبویه استفهام فوق برای استخبار و استرشاد نیست زیرا سؤال کننده قصد توبیخ او را دارد و لذا از اصل وضع و معنایش خارج شده است.<sup>۲۲</sup>

او به معانی بلاغی بسیاری از استفهام اشاره می‌کند؛ مثلاً می‌گوید که گاهی استفهام برای «تعجب» می‌آید: «آیا نمی‌بینی وقتی که می‌گویی: «سُبْحَانَ اللَّهِ مَنْ هُوَ وَ مَا هُوَ!» استفهامی است که در آن معنای تعجب است و اگر کلام خبری می‌بود این سخن جایز نبود؛ زیرا در خبر، جایز نیست بگویی: (مَنْ هُوَ) و سکوت کنی»<sup>۲۳</sup>

سیبویه در جای دیگر با اشاره به معنای بلاغی «التنبيه على الضلال» می‌گوید: «به منزله (أَمْ) است سخن پروردگار که می‌فرماید: ﴿الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأرَبِّ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾ (سجده: ۳-۱) این کلام، سخن عرب است و خداوند تبارک و تعالی حقیقت را از کلامشان می‌داند؛ ولی این سخن عرب را ذکر می‌کند تا گمراهیشان





را بشناسند و بدان آگاهی یابند... و مانند آن است این قول خداوند متعال که می‌فرماید: ﴿أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ بَنَاتٍ وَأَصْفَاكُمُ بِالْبَنِينَ﴾ (زخرف: ۱۶) پس حقیقتاً پیامبر صلی الله علیه و آله و مسلمانان می‌دانند که خداوند فرزندی اتخاذ نکرده؛ ولی با حرف استفهام آمده تا گمراهی آنان را بنمایاند. آیا نمی‌بینی وقتی شخصی به فرد دیگری بگوید: «السَّعَادَةُ أَحَبُّ إِلَيْكَ أَمْ الشَّقَاءُ؟» در حالی که او می‌داند برای مخاطب سعادت دوست داشتنی است و نه شقاوت و شخص پرسیده شده خواهد گفت: سعادت؛ اما پرسنده می‌خواهد چشمان او را باز کند و به او آگاهی بخشد»<sup>۲۴</sup>

سیبویه اشاره می‌کند که همزه به کار رفته در معنای «تسویه» در اصل، همان همزه استفهام است: «و مانند آن است: (ما أذرى أزيداً مررت به أم عمراً؟) و (ما أبالی أعبداً الله لقيت أخاه أم عمراً؟) چرا که آن حرف استفهام است و آن همان (الف) در این سخن توست: (أزيداً لقيته أم عمراً؟)»<sup>۲۵</sup>

### معانی القرآن فرآء

ابو زکریا یحیی بن زیاد دیلمی معروف به فرآء (ف ۲۰۷هـ) در کتاب خود به برخی معانی بلاغی اسلوب استفهام قرآنی اشاره می‌کند که از آن جمله است کلام او در تفسیر آیه شریفه: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾ (بقره: ۲۸)؛ وی می‌گوید: «این کلام خداوند بر وجه تعجب و توییح است نه برای استفهام محض، یعنی: (ویحکم کیف تکفرون!) و آن مانند آیه: ﴿فَأَيْنَ تَذْهَبُونَ﴾ (تکویر: ۲۶) است» این همان اغراض بلاغی است که از آیه فوق برداشت می‌شود و علمای بلاغی پس از او نیز بدان تأکید ورزیده‌اند.

از شواهد دیگری که در این باره ذکر می‌کند این سخن پروردگار است که می‌فرماید: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَلَسَلَّمْتُمْ﴾ (آل عمران: ۲۰) وی در بیان معنای

استفهام آیه می‌گوید: «آن استفهام است و معنای آن امر است و مانند آن است این گفته خداوند: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ (مائده: ۹۱) که استفهام است و تأویل آن (إنتهوا) است»<sup>۲۶</sup> فرآء به خروج استفهام در معنای «تعجب» در آیه شریفه: ﴿كَيْفَ يَكُونُ لِلْمُشْرِكِينَ عَهْدٌ عِنْدَ اللَّهِ وَعِنْدَ رَسُولِهِ﴾ (توبه: ۷)<sup>۲۷</sup> و آیه: ﴿لَأَيُّ يَوْمٍ أُجِّلَتْ﴾ (مرسلات: ۱۲)<sup>۲۸</sup> و معنای «توییخ» در آیه: ﴿أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ﴾ (صافات: ۱۵۳)<sup>۲۹</sup> اشاره می‌کند.

او با تسلط به وجوه قرائت آیات قرآن کریم، به تناسب هر قرائت به استخراج مفاهیم مرتبط به آن همت گماشته و آنگاه که قرائتی بر وجه استفهام باشد به غرض بلاغی آن نیز اشاره می‌کند. مثلاً درباره آیه ۶۳ سوره (ص) گوید: «کلام خداوند که فرموده: ﴿اتَّخَذْنَاهُمْ سِخْرِيًّا﴾ (ص: ۶۳) اصحاب عبد الله بدون استفهام قرائت کرده‌اند، حسن و عاصم و اهل مدینه با استفهام خوانده‌اند و آن از استفهامی است که معنای آن تعجب و توییخ است، پس آن جایز است با استفهام یا بدون آن باشد»<sup>۳۰</sup>

### مجاز القرآن ابو عبیدة

نشانه‌ها و علائم مبحث استفهام قرآنی در کتاب «مجاز القرآن» ابو عبیدة معمر بن مُنَنَّى تَمِيمِي (ف ۲۱۰هـ) نیز دیده می‌شود. او به این مسأله که اکثر استفهام‌های قرآن به معنای حقیقی نیستند اشاره و آن را با ابیات شعری قیاس می‌کند. وی در کتاب خود بیان می‌کند که گاهی متکلم برای فهم، از اسلوب استفهام استفاده نمی‌کند و مراد او از پرسش، می‌تواند تفهیم مخاطب و شنونده باشد، پس استفهام را خارج از معنای اصلی آن در معنای «نهی» یا «تهدید» یا «تحدیر» به کار می‌برد. وی درباره این کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مائده: ۱۱۶) می‌گوید: «این باب تفهیم است و پرسش از روی جهل و برای آگاهی نیست و با اسلوب استفهام بیان شده و فقط نهی از آن امر و تهدید را اراده می‌کند، چرا که گوینده این



کلام، از حقیقت وجود یا عدم وجود آن مطلب آگاهی داشته است. همانند اینکه مردی به غلام خود بگوید: «أَفَعَلْتَ كَذَا؟» در حالی که او می‌داند غلامش آن عمل را مرتکب نمی‌شود؛ ولی با پرسش خود، او را از آن عمل بر حذر می‌دارد»<sup>۳۱</sup>

لفظ تسویه، لفظ استفهام است؛ اما در حقیقت و اصل خود، کلامی خبری است. ابو عبیده درباره این آیه شریفه: ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (بقره: ۶) می‌گوید: «این کلامی اخباری است؛ اما لفظ آن استفهامی است [لفظ آن استفهامی است؛ اما استفهام نیست] و این حالت در سه موضع حادث می‌شود: و این یکی از آن سه موضع است؛ و دوم: (ما أبالی أقبلت أم أدبرت؟) و سوم: (ما أدري أوليت أم جاء فلان؟) است»<sup>۳۲</sup>

ابو عبیده به سه موضعی که همزه استفهام به همراه (أم) به معنای تسویه می‌آید اشاره می‌کند که از نشانه‌های پی بردن به معنای تسویه است: قبل از همزه کلماتی مثل (سواء)، (ما أبالی) و (ما أدري) بیاید. او همچنین در آیه: ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ (یس: ۱۰) که عیناً تکرار آیه شش سوره بقره است به استفهامی نبودن همزه با وجود استفهام بودن لفظ اشاره می‌کند و برای سخن خود شواهدی از شعر زهیر بن ابی سلمی و حسان بن ثابت می‌آورد.<sup>۳۳</sup>

وی درباره آیه شریفه: ﴿أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا﴾ (بقره: ۳۰) می‌گوید: «این آیه با لفظ استفهام آمده است در حالی که فرشتگان از پروردگارشان سؤال نمی‌کنند، چرا که خداوند فرموده: ﴿إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً﴾ (بقره: ۳۰) در حقیقت معنای این آیه، معنای ایجاب است، یعنی تو ای خداوند این کار را انجام خواهی داد؛ جریر با ایجاب [خبر] و در حالی که قصد سؤال ندارد به عبد الملک بن مروان گفته است:

الَسْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونِ رَاحٍ

و تو به غلامت می‌گویی در حالی که او را می‌زنی: (أَلَسْتَ الْفَاعِلُ كَذَا؟) این کلام استفهامی نیست، بلکه تقریر است»<sup>۳۴</sup>

شبیبه همین مطلب را درباره آیه: ﴿الَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ (زمر: ۶۰) ذکر کی کند و به شرح بیت جریر می‌پردازد و بیان می‌کند که: «مجاز آن [استفهام آیه] مجاز ایجاب است، چرا که این الف برای استفهام و ایجاب است، پس آن [همزه استفهام] در اینجا برای ایجاب است و جریر گفته است:

الْسُّتْمُ خَيْرٌ مِّنْ رَّكِبِ الْمَطَايَا وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونٌ رَّاحٍ

که این کلام از روی شک بیان نشده است؛ ولی به صورت ایجابی به آنان می‌گوید که شما این چنین هستید و اگر چنین نبود [جریر استفهام می‌کرد و شک داشت] به او صله و پاداش نمی‌دادند»<sup>۳۵</sup>

ابو عبیده به خروج استفهام از معنای اصلی آن و ورود به معنای تقریر در آیه: ﴿أُولَؤُكَانَ آبَاؤُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ شَيْئًا﴾ (بقره: ۱۷۰) توجه داشته و می‌گوید: «الف، الف استفهام یا شک نیست؛ به شکل استفهام آمده در حالی که تقریر بدون استفهام است»<sup>۳۶</sup>

او همچنین استفهام موجود در آیه: ﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِن دُونِ اللَّهِ﴾ (مائده: ۱۱۶) را از روی جهل و برای کسب اطلاع نمی‌داند و آن را به معنای دو غرض «نهی» و «تهدید» تفسیر می‌کند: «این باب تفهیم است، استفهام از روی جهل نیست تا از آن با خبر شود و آن به شکل استفهام خارج شده و مراد از آن [همزه استفهام] نهی از آن [فعل] است و با آن تهدید می‌کند، در حالی که گوینده آن کلام [خداوند متعال] می‌داند که آن فعل حادث شده یا حادث نشده؛ مثلاً فردی به غلام خود می‌گوید: (أَفَعَلْتَ كَذَا؟) در حالی که او می‌داند که غلامش آن کار را انجام نداده؛ ولی قصد بر حذر داشتن او را دارد، جریر گفته است:

الْسُّتْمُ خَيْرٌ مِّنْ رَّكِبِ الْمَطَايَا وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونٌ رَّاحٍ

در حالی که استفهام نمی‌کند و اگر استفهام می‌بود عبدالملک [بن مروان] به او صد شتر به همراه چوپانان عطا نمی‌کرد»<sup>۳۷</sup>

ابوعبیده خروج استفهام از غرض اصلیش در آیه: ﴿مَثَلُ الْفَرِيقَيْنِ كَالْأَعْمَى وَالْأَصَمِّ وَالْبَصِيرِ وَالسَّمِيعِ هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (هود: ۲۴) را خاطر نشان کرده و گوید: «خداوند می‌فرماید: ﴿هَلْ يَسْتَوِيَانِ مَثَلًا﴾ یعنی: (لا یستوی المثلان مثلاً) در مثل برابر و مساوی نیستند و موضع (هل) در اینجا موضع استفهام نیست؛ بلکه موضع آن موضع ایجاب است، چرا که (آنه لا یستویان) آن دو مساوی نیستند و موضع تقریر و تخبیر است... و برای (هل) در غیر این مورد، موضع دیگری است و آن: موضع (قد) است، خداوند متعال فرموده: ﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئاً مَّذْكُوراً﴾ (انسان: ۱) که معنای آن: (قد أتى على الإنسان) است»<sup>۳۸</sup>

آنچنان که مشخص گردید و از عنوان کتاب او نیز استنباط می‌شود، ابوعبیده از معانی ثانوی و غیر اصلی اسالیب قرآنی با عنوان «مجاز» یاد می‌کند. مثلاً از معنای بلاغی استفهام موجود در آیه: ﴿هَلْ يُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ (سبأ: ۳۳) با اصطلاح «مجاز» تعبیر می‌کند: «مجاز (هل) در اینجا مجاز ایجاب است و استفهام نیست، مجاز آن: (ما یجزون إلا ما کانوا یعملون) است»<sup>۳۹</sup>

ابوعبیده در بیان استفهام آیات دیگر، به خروج استفهام و استعمال آن در معانی بلاغی «تقریر»<sup>۴۰</sup> و «توعّد»<sup>۴۱</sup> نیز اشاره می‌کند.

### المقتضب مُبرّد

ابوالعبّاس محمد بن یزید ثمالی ازادی مشهور به مُبرّد (ف ۲۸۵هـ) در کتاب «مقتضب» خود، در شرح و بیان آیات قرآن کریم، به ذکر و معرفی بعضی از معانی بلاغی‌ای که استفهام آن را افاده می‌کند پرداخته که نمونه‌هایی را یاد آور می‌شویم.

در باب «المجازاة و حروفها» کتاب می‌گوید: «این چنین است [جزء حروف است و نه اسماء و نه افعال] الف [همزه] استفهام. آن بر هر نوع کلمه‌ای وارد می‌گردد و آن کلمه را به «تقریر» و «تسویه» سوق می‌دهد. تقریر مانند این سخن است که بگویی: (أَمَا جِئْتَنِي فَأَكْرَمْتَك) و مانند این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿الَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ (زمر: ۶۰) و تسویه مانند: (لَيْتَ شِعْرِي أَقَامَ زَيْدٌ أَمْ قَعْدٌ؟) و (قَدْ عَلِمْتُ أَزِيدٌ فِي الدَّارِ أَمْ عَمْرُو؟)»<sup>۴۲</sup>

میرد با مطرح کردن عنوان «استفهام انکاری توییخی» درباره آن چنین می‌نویسد: «این سخن تو: (أَقِياماً و قد قعد الناس؟! ) برای سؤال و پرسش نیست، بلکه آن را از روی توییخ و انکار عمل مخاطب، بیان کرده‌ای.... چرا که او را در حال قیام دیده‌ای، در زمانی که عملی غیر از آن واجب بوده، پس با او از روی انکار سخن رانده‌ای. مثل آن است: (أَقْعُوداً و قد سار الناس؟! ) آنچنان که شاعر گفته است: (أَطْرَباً و أنتَ قَنْسَرِي؟! ) پس این کلام را گفته تا طَرَب و شادمانی را با وجود کهولت سن او انکار کند چرا که طَرَب در غیر زمان خود صورت گرفته است»<sup>۴۳</sup>

او در بابی با عنوان (أَمْ) و (أَوْ) پیرامون معنای بلاغی استفهام موجود در آیه: ﴿أَهُمْ خَيْرٌ أَمْ قَوْمٌ تُبِعَ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ أَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّهُمْ كَانُوا مُجْرِمِينَ﴾ (دخان: ۳۷) می‌نویسد: «این آیه به معنای توقیف و توییخ آمده است و اگر استفهام از جانب مردم باشد می‌تواند هم به معنای استفهام حقیقی باشد و هم به معنای توییخ»<sup>۴۴</sup>

وی درباره همزه تسویه می‌گوید: «(أَمْ) در باب تسویه وارد می‌شود، مانند این کلام تو که می‌گویی: (سواءً علیَّ أذهبت أَمْ جئتَ، وما أبالی أقبلت أَمْ أدبرتَ، و لیتَ شِعْرِي أَزِيدٌ فی الدار أَمْ عمرو؟) پس این کلام تو: (سواءً علیَّ) خبر می‌دهد که هر دو امر، نزد تو یکی است، پس حروف استفهام را در اینجا می‌آوری تا تسویه را نشان دهی»<sup>۴۵</sup>



مبرد در توضیح برخی آیات استفهامی و اشاره به خروج آن از معنای حقیقی، به استدلال روی آورده و سبب استنباط معنای بلاغی استفهام را نیز ذکر می‌کند. به عنوان مثال می‌گوید: «اما این کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿الْم تَنْزِيلُ الْكِتَابِ لَأ رَيْبَ فِيهِ مِنْ رَبِّ الْعَالَمِينَ أَمْ يَقُولُونَ افْتَرَاهُ﴾ (سجده: ۳-۱) و این آیه شریفه: ﴿أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا﴾ (قلم: ۴۶) و هر آیه‌ای مثل آن، مانند آیه: ﴿أَمْ اتَّخَذَ مِمَّا يَخْلُقُ﴾ (زخرف: ۱۶) بر جهت استفهام نیست، چرا که خبرگیرنده [پرسش کننده]، شخصی ناآگاه است و توقع جواب دارد تا بدان اطلاع یابد؛ اما این امر از خداوند نفی شده است. این حروف در قرآن برای توییح و تقریر استعمال می‌شود؛ ولی این آیه برای تکرار توییح پس از توییح آنان است. آیا نمی‌بینی که خداوند می‌فرماید: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (فصلت: ۴۰) در حالی که شنوندگان می‌دانند که کدام یک بهتر است؟! [کلام را به شکل سؤالی مطرح می‌کند] تا آنان را از ارتکاب آنچه موجب دوزخی شدنشان می‌شود باز دارد؛ مانند: این سخن تو به شخصی که بگویی: (السعادة أحب إليك أم الشقاء؟) تا او را به خطایش و آنچه موجب شقاوتش می‌گردد آگاه کنی، مثل آن است این آیه شریفه: ﴿الْأَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ﴾ (زمر: ۶۰). همچنان که شاعر [جریر] سروده است:

السُّتْمُ خَيْرٌ مِّن رَّكِبِ الْمَطَّيَا ۖ وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُون رَاحٍ

و تو می‌دانی که شاعر سؤال نمی‌کند، بلکه اقرار می‌کند که آنان [ممدوحان او] این چنین هستند و آن نزد شاعر اثبات شده است. پس مجاز این آیات: (أَيَقُولُونَ افْتَرَاهُ) توییح آنان است»<sup>۴۶</sup>

## معانی القرآن و إعرابه زَجَّاج

ابواسحاق ابراهیم بن سَری زَجَّاج (ف ۳۱۱هـ) بمانند اکثر علمای متقدم قرآن پژوه، به اسلوب استفهام آیات توجه داشته و برخی از معانی بلاغی آن را یادآور شده است که در اینجا به بیان نمونه‌هایی از آن موارد می‌پردازیم. او در جای جای کتاب خود به اغراض تسویه، تعجب، توییح، تقریر و... اشاره می‌کند که از آن جمله است:

«آیه: ﴿الَّذِينَ لَهُمْ أَزْوَاجٌ مُّشَابِهَاتٌ لَهُمْ فِي الْأَنْفُسِ أَزْوَاجُهُمْ يُكْفِلُونَ أُولَئِكَ فِي عِندِ رَبِّكَ خَيْرٌ مِّمَّنْ كَفَلُوا وَاللَّيْلُ وَالنَّهَارُ مُجْتَمِعَانِ فِي الْأَفْئِدَةِ﴾ (بقره: ۶) در مقام خبر است، گویا که آن به منزله این کلام است: (سواء علیهم الإنذارُ وترکُهُ)... اما ورود الف [همزه] استفهام و ورود (أَمْ) که برای استفهام است - در حالی که کلام خبری است - برای معنای «تسویه» واقع می‌شود و ادات تسویه الف استفهام و (أَمْ) است. می‌گویی: (أزید فی الدار أَمْ عمرو؟) الف و (أَمْ) را می‌آوری، چرا که علم تو درباره زید و عمرو مساوی است و می‌دانی که بی‌تردید یکی از آن دو در خانه است؛ ولی اراده کرده‌ای که آنچه را می‌دانی برایت آشکار گردد و به همین دلیل است که می‌گویی: (قد علمتُ أُزید فی الدار أَمْ عمرو)... و همچنین است: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾ (بقره: ۶) که الف و (أَمْ) برای تسویه آمده است»<sup>۴۷</sup>

زَجَّاج درباره آیه: ﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ اسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ فَسَوَّاهُنَّ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَهُوَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۹) می‌گوید: «تأویل (کیف) این است که آن استفهامی در معنای «تعجب» است و این تعجب برای مخلوقات و مؤمنان است، یعنی: تعجب کنید از آنان که چگونه کفر می‌ورزند در حالی که حجت خدا برای ایشان ثابت شده است»<sup>۴۸</sup>

او به معنای بلاغی «تقریر» و «توییح» اشاره می‌کند و می‌نویسد: «این کلام پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ﴾ (بقره: ۴۴) الف آن، الف استفهام است و معنای آن در اینجا تقریر و توییح است، گویی که به ایشان گفته شده:





شما بر این طریق و شیوه هستید»<sup>۴۹</sup> یا در جای دیگر می‌گوید: «این کلام پروردگار متعال که می‌فرماید: ﴿قُلْ أَتَّخَذْتُمْ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا﴾ (بقره: ۸۰)... الف آن استفهام و تقریر است»<sup>۵۰</sup>

زجاج برای (ما)ی موجود در آیه پنج سوره قمر، دو وجه بیان می‌کند و می‌گوید: «(ما) در این کلام پروردگار متعال: ﴿حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النَّذْرُ﴾ جایز است که در لفظ استفهام باشد و معنای آن توبیخ است، یعنی: (فأی شئی تُغْنِی النَّذْرُ) (بیم‌کنندگان [چون امتهاشان نشنوند و کار نبندند] چه سودی توانند رسانید؟) و جایز است معنای آن نفی باشد، به معنای: فلیست تغنی النذر (اما اذارها برای افراد لجوج فایده نمی‌دهد)»<sup>۵۱</sup>

از دیگر موارد معانی ثانوی استفهامات آیات که زجاج بدان اشاره نموده است، می‌توان این معانی بلاغی را نام برد: «توقیف»،<sup>۵۲</sup> «توبیخ»،<sup>۵۳</sup> «توقیف و تهدید»،<sup>۵۴</sup> «تقریر و توبیخ»،<sup>۵۵</sup> «توبیخ و تقریر»،<sup>۵۶</sup> «نفی»<sup>۵۷</sup> و «تفخیم».<sup>۵۸</sup>

### معانی القرآن و إعراب القرآن نحاس

ابوجعفر احمد بن محمد مُرادى معروف به نَحَّاس (ف ۳۳۸هـ) در دو تألیف خود «معانی القرآن»، و «إعراب القرآن» به بعضی صورت‌های بلاغی پرسش‌های قرآن کریم اشاره می‌نماید که در اینجا به نمونه‌هایی از آن موارد اشاره می‌کنیم:

در ذیل آیه: ﴿وَاخْتَارَ مُوسَىٰ قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِّمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَتَهْدِي مَنْ تَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَارْحَمْنَا وَأَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ﴾ (اعراف: ۱۵۵) معنای استفهام ﴿أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا﴾ را نفی می‌داند و می‌گوید: «حقیقت معنا: (لَسْتَ تُهْلِكُنَا) است، یعنی: ما را هلاک نخواهی کرد و الف استفهام در بسیاری از مواضع بر این معنا دلالت می‌کند، مانند اینکه بگویی: (ما أَنَا أَفَعَلُ مِثْلَ هَذَا) یعنی (لَسْتُ

أَفْعُلُهُ... میرد می‌گوید: این استفهام، استعطف است، یعنی: (لا تهلکنا)، و ابن انباری عقیده دارد که آن استفهام بر تأویل حمد و ستایش است، یعنی: (لستَ تفعلَ ذلک)»<sup>۵۹</sup> یا در توضیح استفهام آیه: ﴿أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ﴾ (عنکبوت: ۲) بیان می‌کند که «این استفهامی است که در آن معنای تقریر و توییح است»<sup>۶۰</sup>

نحّاس استفهام آیه: ﴿إِنِّي كُنْتُ لَمِنَ الرَّجَالِ﴾ (عنکبوت: ۲۹) را به معنای «توییح و تقریر» می‌داند<sup>۶۱</sup> هرچند که محقق کتاب او اشاره می‌کند که معنای تقریر ثبت شده در نسخه خطی، چه بسا معنای «تقریر» باشد، چرا که در «بحر محیط» سه معنای «انکار و توییح و تقریر» برای این استفهام ذکر شده است.<sup>۶۲</sup>

او سه احتمال «مای نافیه و مصدریه و استفهامیه» را برای «ما» در کلام ﴿وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ آیه: ﴿قَالَ أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْحِتُونَ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾ (صافات: ۹۶-۹۵) در نظر می‌گیرد و معنای بلاغی «ما»ی استفهامیه را توییح می‌داند.<sup>۶۳</sup>

نحّاس با دیدگاه فرآء در بیان آیه: ﴿أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ﴾ (صافات: ۱۵۳) هم نظر شده و می‌گوید: «جایز است که الف به صورت وصل خوانده شود... و گاهی کلام بدون الف استفهام معنای توییح می‌دهد»<sup>۶۴</sup> این کلام به عنوان نظر فرآء در کتاب «معانی القرآن» آمده است. فرآء معتقد است آیه فوق، استفهامی و در معنای توییح است و می‌گوید گاهی الف استفهام از توییح برداشته می‌شود، مانند: ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ﴾ (احقاف: ۲۰) که هم استفهامی می‌شود و هم خبری، هر دو به یک معناست.<sup>۶۵</sup>

«آیه: ﴿أَتَّخَذْنَا هُمْ سِخْرِيًّا أَمْ زَاغَتْ عَنْهُمْ الْأَبْصَارُ﴾ (ص: ۶۳) دو گونه قرائت می‌شود که یک قرائت آن استفهامی است و این قرائت دو معنا دارد که اولی نظر فرآء است و آن استفهام توییح و تعجب است. فرآء می‌گوید: عرب استفهام را برای توییح و تعجب هم به کار می‌برد و هم استعمال نمی‌کند»<sup>۶۶</sup>



به گفته نحاس، قرائت (أَذْهَبْتُمْ) در آیه: ﴿وَيَوْمَ يُعْرَضُ الَّذِينَ كَفَرُوا عَلَى النَّارِ أَلَّذِينَ أُذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾ (احقاف: ۲۰) «از عمر بن خطاب روایت شده است و آن قرائت نافع و ابو عمرو و عاصم و ابن ابی اسحاق و حمزه و کسایی است؛ اما یزید بن قعقاع آیه را این گونه قرائت کرده است: (أَأَذْهَبْتُمْ) و این قرائت از حسن روایت شده است و هر دو قرائت نزد فراء به یک معناست»<sup>۶۷</sup> پس از اینکه نحاس به نقل نظر فراء در این باره می‌پردازد، می‌افزاید: «استفهام آنگاه که (أَذْهَبْتُمْ) خوانده شود به معنای توییح و تقریر است؛ اما من (أَذْهَبْتُمْ) بدون استفهام را بر می‌گزینم؛ زیرا اگر استفهام به معنای تقریر باشد جمله مثبت را منفی می‌کند، مانند: ﴿أَفَرَأَيْتُمْ مَا تُمْنُونَ أَأَنْتُمْ تَخْلُقُونَهُ أَمْ نَحْنُ الْخَالِقُونَ﴾ (واقعہ: ۵۹-۵۸) و جمله منفی را به جمله مثبت تبدیل می‌کند، مانند:

الْسُّتْمُ خَيْرٌ مِّن رَّكِبِ الْمَطَايَا وَأَنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونٌ رَّاحٍ

جز اینکه کسی که (أَذْهَبْتُمْ) قرائت کرد معنای آن را بر این حمل نمی‌کند و تقدیر آن را (أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا وَتَطْلُبُونَ النِّجَاةَ فِي الْآخِرَةِ) می‌داند»<sup>۶۸</sup> از معانی بلاغی استفهامات آیات که وی بدان اشاره نموده است، می‌توان موارد ذیل را نام برد: معنای «توقیف و تقریر»،<sup>۶۹</sup> «تسویه»،<sup>۷۰</sup> «تقریر و توییح و نفی»،<sup>۷۱</sup> «تقریر»،<sup>۷۲</sup> «نفی»،<sup>۷۳</sup> «توییح»<sup>۷۴</sup> و «توقیف»<sup>۷۵</sup>.

#### المُحْتَسَبُ وَ الْخِصَائِصُ ابْنِ جَنِّي

ابوالفتح عثمان بن جنی موصلی (ف ۳۹۲هـ) برخی معانی بلاغی استفهام قرآنی را در کتاب «المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات و الإيضاح عنها»، و برخی دیگر را در «الخصائص» ذکر می‌کند. برخی از موارد بیان شده در کتاب «المحتسب» او عبارتند از: «...قرائت ﴿أَنْذَرْتَهُمْ﴾ (بقره: ۶) با یک همزه و بدن مدّ. ابوالفتح گوید: چاره‌ای نیست که تقدیر آن: (أَأَنْذَرْتَهُمْ) باشد، سپس همزه استفهام به خاطر تخفیف، حذف شده است؛ به

دلیل کراهت دو همزه، به دلیل این سخن او: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ﴾ چاره‌ای نیست که تسویه در آن بین دو چیز یا بیشتر از دو چیز باشد و نیز بعد از آن (آم) ذکر شده است»<sup>۷۶</sup>

ابن جنی در خصوص استفهام انکاری آیه: ﴿أَنحُنُّ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ﴾ (سبأ: ۳۲) می‌گوید: «این سخن آنان: ﴿أَنحُنُّ صَدَدْنَاكُمْ عَنِ الْهُدَىٰ بَعْدَ إِذْ جَاءَكُمْ﴾ معنایش انکار آن است»<sup>۷۷</sup>

همچنین در صورت قرائت (أَيْنُ ذُكِّرْتُمْ) به صورت استفهامی در آیه: ﴿قَالُوا طَائِرُكُمْ مَعَكُمْ أَئِن ذُكِّرْتُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ مُّسْرِفُونَ﴾ (یس: ۱۹) «افاده انکار می‌کند»<sup>۷۸</sup>

وی در آیه: ﴿فَهَلْ لَنَا مِنْ شُفَعَاءَ فَيَشْفَعُوا لَنَا أَوْ نُرَدُّ فَنَعْمَلْ غَيْرَ الَّذِي كُنَّا نَعْمَلُ﴾ (اعراف: ۵۳) به خروج استفهام در معنای «تمنی» اشاره می‌کند و می‌گوید: «نُرَدُّ» منصوب است و بر ﴿يَشْفَعُوا﴾ عطف شده؛ زیرا جواب استفهام است و در آن معنای تمنی وجود دارد؛ چرا که آنان می‌دانند که شفیعی برای آنها نیست؛ ولی آرزو می‌کنند که ای کاش شفیعی وجود داشتند تا برای آنها شفاعت کنند و به وسیله آن به دنیا باز گردند و طاعتی را که انجام نداده‌اند بدان عمل کنند»<sup>۷۹</sup>

به دلیل اختلاف قرائت واژه ﴿أَعْجَمِيٌّ﴾ به دو شکل خبری و استفهامی در آیه: ﴿وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا أَعْجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْ لَّا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ أَعْجَمِيٌّ وَعَرَبِيٌّ﴾ (فصلت: ۴۴) «ابو الفتح گوید: اما ﴿أَعْجَمِيٌّ﴾، با قصر همزه و سکون حرف عین، بر این اساس است که آن خبر است نه استفهام، یعنی: می‌گفتند: ﴿لَوْ لَّا فَصَّلَتْ آيَاتُهُ﴾ (چرا آیاتش روشن نیست؟!))، سپس خبر می‌دهد و می‌گوید: کلامی که پیغمبری عربی آن را آورده، یعنی: قرآن و حال آن که کلام أعجمی است. با این نوع قرائت، آیه بر خلاف قرائت اکثر قرآء، کلام به شکل استفهام در معنای تعجب و انکار خارج نشده است»<sup>۸۰</sup>



همچنین ابن جنّی در باب «إقرار الألفاظ على أوضاعها الأولى ما لم يدعُ داع إلى الترك و التحول» کتاب «خصائص» خود، به خروج بسیاری از اسالیب کلامی از جمله اسلوب استفهام از معنای اصلیش به معانی دیگر سخن می‌گوید. به نظر او گاهی استفهام معنای «تقریر» را افاده می‌کند، مانند این بیت شعر:

الستُّمُ خَيْرٌ مِّن رَّكِبِ الْمَطَايَا وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُون رَّاح

او همچنین به اثر همزه استفهام تقریری در تغییر معنا اشاره می‌کند و آن را در تبدیل جمله منفی به جمله مثبت و بالعکس مؤثر می‌داند.<sup>۸۱</sup>

همچنین معنای «نفی» را برای استفهام در این آیات ذکر می‌کند: ﴿اللَّهُ أَذِنَ لَكُمْ﴾ (یونس: ۵۹) و ﴿أَأَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّيَ إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مائده: ۱۱۶) که به معنای «لم يأذن لكم» و «لم تقل للناس اتخذوني و أمي إلهين» است.<sup>۸۲</sup>

ابن جنّی به این نکته که در صورتی که استفهام از معنای خود خارج شود باز هم به معنای اصلی خود توجه و ملاحظه دارد، اشاره می‌کند و آن را در صورت اراده غرض دیگر، خالی از معنای استفهام نمی‌داند و می‌گوید: «بدان که هیچ چیزی از باب خود به باب دیگر خارج نمی‌شود مگر برای امری، در حالی که به باب اصلی خود نظر و توجه دارد»<sup>۸۳</sup>

وی دلایلی را که سبب خروج استفهام از صورت اصلی آن می‌شود بیان می‌کند و برای کشف انگیزه‌های درونی اغراض بلاغی استفهام، در اعماق نفس انسان غور می‌کند<sup>۸۴</sup> که در نتیجه آن، او سهم بزرگی در بنا کردن اصل و اساس بحث استفهام بلاغی داشته است.<sup>۸۵</sup>

## أمالی ابن شَجَرِي

شريف ابوالسعادات هبة الله بن علي حَسَنِي معروف به ابن شَجَرِي (ف ۵۴۲هـ) در فصلى از «أمالى» كه پيرامون قواعد مرتبط با «سَوَى» است، به غرض بلاغى «همزه» استفهامى پس از كلمه «سِوَاء» نيز اشاره مى‌كند و مى‌گويد: «آن [سِوَاء] را براى تسويه بين دو شىء متضاد استعمال مى‌كنند، مانند جمله: (سِوَاءٌ عَلَيَّ أَقَمْتَ أَمَ قَعَدْتَ)، همچنان كه در قرآن آمده است: ﴿سِوَاءٌ عَلَيْهِمُ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْهُمْ﴾ (بقره: ۶، يس: ۱۰) يعنى: (سِوَاءٌ عَلَيْهِمُ إِذَارُكَ لَهُمْ وَ تَرْكُ إِذَارِكَ) و مثل آن است: ﴿سِوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبْرْنَا﴾ (ابراهيم: ۲۱) يعنى: (سِوَاءٌ عَلَيْنَا جَزَعْنَا وَ صَبْرْنَا)»<sup>۸۶</sup>

وى در مجلس ۳۴ أمالى ذكر مى‌كند كه استفهام بعد از تسويه در معنای خبر است، مانند: (ما أدرى أزيدٌ فى الدار أم عمرو؟)<sup>۸۷</sup>

از دیدگاه ابن شجرى گاهى استفهام در تأویل نفى به كار مى‌رود: «مى‌گویی: (مَنْ ضَرَبَ أَخَاكَ إِلَّا زَيْدًا؟) كه (مَنْ) در اینجا استفهام در تأویل نفى است، گویی كه گفته‌ای: (ما ضَرَبَ أَخَاكَ إِلَّا زَيْدًا) و مانند آن است در قرآن كريم: ﴿وَمَنْ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ﴾ (آل عمران: ۱۳۵) گویی گفته شده: (لَيْسَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ)»<sup>۸۸</sup>

از جمله مواردی كه در كلام ابن شجرى در مجلس فوق الذكر آمده، تأویل سخن راجز [عجاج] است كه گفته: (أَطْرَبًا وَ أَنْتَ قَسْرِي؟). ابن شجرى مى‌گويد: «با استفهام، خود را مخاطب قرار داده، در حالى كه آن اثبات‌كننده است، يعنى: (قَدْ طَرِبْتَ)، جايز نيست كه گفته شود: (هَلْ طَرِبًا؟)»<sup>۸۹</sup>

به نظر او بعضاً استفهام لفظى در معنا، طلب [امر] محسوب مى‌شود: «مثل آن [استفهام به معنای امر] است آيه شريفه: ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ﴾ (۵) كه معنا: (أَسْلِمُوا) است»<sup>۹۰</sup>



ابن شجری در همان مجلس -که متضمن مبحث استخبار است- به طور مفصل به اغراض بلاغی استفهام با ذکر شواهد شعری و قرآنی پرداخته است، او می‌گوید: «استخبار و استفهام و استعلام یکی است. استخبار: طلب خبر؛ و استفهام: طلب فهم و استعلام: طلب علم است و استخبار نقیض إخبار است، چرا که در آن صدق و کذب وارد نمی‌شود و ادوات آن حروف [همزه و هل] و اسامی [مَنْ، مَا، كَمْ، أَى] و ظروف [أین، کیف، مَتَى، أیْآن، آنی] است، حروف شامل: همزه و هل و أم که همزه أم الباب محسوب می‌گردد، آیا نمی‌بینی که همزه برای إثبات می‌آید، مانند این رجز: (أَطْرَبًا و أنتَ قَنِسِرِي) خوردش را مورد سؤال قرار داده، در حالی که برای او موضوع اثبات شده است و او قصد اثبات دارد، یعنی: (قد طَرِبْتَ) و جایز نیست که بگوید: (هل طَرِبَا؟) همچنین از دلایل رأس بودن همزه در باب خود این است که حرف عطف بر آن مقدم نمی‌شود، بلکه همزه استفهام بر آن صدارت دارد، مانند: (أفلم أكرِمك)، (أولم أحسن إليك؟) آن چنان که در قرآن آمده: ﴿أَفَكُلَّمَا جَاءَكُمْ رَسُولٌ ﴿١٧﴾﴾ (بقره: ۸۷) ﴿أَوْكَلَّمَا غَاهِدُوا عَهْدًا ﴿١٠٠﴾﴾<sup>۹۱</sup>

او در فصلی جداگانه به معانی مباین و مختلف با معنای استفهامی ادوات مذکور اشاره می‌کند و به بیان شاهد مثال قرآنی و شعری می‌پردازد که ما از مثالهای شعری صرف نظر کرده و فقط به ذکر نمونه‌های قرآنی بسنده می‌کنیم. وی می‌گوید: «استفهام با معانی مباین با استفهام وارد می‌شود، از جمله آن است آمدن استفهام به معنی امر، مانند این کلام خداوند متعال: ﴿فَهَلْ أَنْتُمْ مُنْتَهُونَ﴾ (مائده: ۹۱) یعنی: انتهُوا، و مثل آن است: ﴿أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ﴾ (نور: ۲۲) یعنی: أَحِبُّوا هَذَا، و این چنین است ﴿أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾ (یونس: ۳) یعنی: تَذَكَّرُوا و ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ﴾ (حدید: ۱۶) که به معنای: اخشَعُوا است، ﴿وَقُلْ لِلَّذِينَ آمَنُوا الْكِتَابَ وَالْأُمِّيِّينَ أَسْلَمْتُمْ﴾

(آل عمران: ۲۰) یعنی: أَسْلِمُوا، ﴿وَمَا لَكُمْ لَأْتَقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ﴾ (نساء: ۷۵) یعنی: قَاتِلُوا).....

«از جمله استفهام‌هایی که به معنی امر به تنبّه است این آیات شریفه است: ﴿الْمَ تَرَ إِلَىٰ الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ﴾ (بقره: ۲۵۸)، ﴿الْمَ تَرَ إِلَىٰ رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظَّلْمَ﴾ (فرقان: ۴۵)، ﴿الْمَ تَرَ إِلَىٰ الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ﴾ (بقره: ۲۴۳) تمامی اینها به معنای توجه و تفکر در آنها و تعجب و شگفتی است. استفهام برای معطوف داشتن مخاطب بر شکر و سپاس گذاری می‌آید، مانند این سخن خداوند که می‌فرماید: ﴿الْمَ يَجِدَكَ يَتِيمًا فَآوَى﴾ (ضحی: ۶) و توبیخ است، مانند: ﴿أَكْذَبْتُمْ بِآيَاتِي وَلَمْ تُحِيطُوا بِهَا عِلْمًا﴾ (نمل: ۸۴)، ﴿أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ﴾ (نحل: ۷۲؛ عنکبوت: ۶۷)، ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ﴾ (صافات: ۹۵)، ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ﴾ (بقره: ۲۸) ﴿أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا﴾ (احقاف: ۲۰) آیه اخیر اگر به صورت خبری [أَذْهَبْتُمْ] هم قرائت شود باز معنای توبیخ دارد.

«و از استفهام‌هایی که به معنای امر و مراد از آن توبیخ است این کلام قرآن است: ﴿الْمَ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَاسِعَةً فَتُهَاجِرُوا فِيهَا﴾ (نساء: ۹۷) یعنی: هَاجِرُوا.

«گاهی در ظاهر کلام، توبیخ برای غیر گناهگار می‌آید که مراد مبالغه در نکوهش و توبیخ شدید فرد انجام دهنده آن گناه و مبالغه در تکذیب آن فعل خطا است، مانند این قول خداوند سبحان به عیسی علیه السلام: ﴿أَنْتَ قُلْتَ لِلنَّاسِ اتَّخِذُونِي وَأُمِّي إِلَهَيْنِ مِنْ دُونِ اللَّهِ﴾ (مائده: ۱۱۶) او را توبیخ نموده، ولی مراد از آیه تکذیب قوم اوست، مثل آن است: ﴿أَنْتُمْ أَضَلُّتُمْ عِبَادِي هَؤُلَاءِ﴾ (فرقان: ۱۷).

«گاهی استخبار آمده و مراد از آن خبر است، مانند: ﴿أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْكَافِرِينَ﴾ (عنکبوت: ۶۸؛ زمر: ۳۲) یعنی: (جهنم مَثْوَاهُمْ) و مثل: ﴿فَمَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ﴾





(صافات: ۱۵۴؛ قلم: ۳۶) یعنی: (قد حَكَمْتُمْ بِالْبَاطِلِ حِينَ جَعَلْتُمْ لَهِ مَا تَكْرَهُونَهُ لِأَنْفُسِكُمْ) و از جمله آن است: ﴿أَفَمَنْ يَتَّبِعِ بَوَجهِهِ سُوءَ الْعَذَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (زمر: ۲۴) خبر «مَنْ» محذوف است و تقدیر آن: (كَمَنْ يَنْعَمُ فِي الْجَنَّةِ) است و معنا: (لیس هذا هكذا) است، مانند موارد فوق در باب ذکر استفهام و مراد از آن خبر منفی بودن، این کلام آفریدگار متعال: ﴿أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ﴾ (فاطر: ۴۰؛ احقاف: ۴) یعنی: (لم يخلقوا شيئاً) و استفهام به معنی خبر مثبت آمده در این آیه شریفه: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (زمر: ۳۶) که به معنا: (اللهُ يَكْفِي عَبْدَهُ) است و ﴿هَلْ لَكَ إِلَىٰ أَنْ تَزْكَىٰ﴾ (نازعات: ۱۸) یعنی: (أدعوك إلى أن تزكى)، به معنی خبر منفی است کلام خداوند که فرموده: ﴿أَفَمَنْ يُلْقَىٰ فِي النَّارِ خَيْرٌ أَمْ مَنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾ (فصلت: ۴۰) یعنی: (لیسا سواءً) خبر به همراه فخر فروشی معنا می‌دهد، مانند این سخن خداوند متعال که از زبان فرعون حکایت می‌کند: ﴿أَلَيْسَ لِي مَلِكٌ مُصْرَ﴾ (زخرف: ۵۱)...

«و آن [استفهام صریح با همزه و أم] اکثر اوقات بعد از تسویه می‌آید، مانند این کلام تو که بگویی: (سواءً علیَّ أقمّت أم قعدت)، یعنی: (سواءً علیَّ قیامک و قعودک) ﴿وَسَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أُنذِرْتَهُمْ أَمْ لَمْ تُنذِرْتَهُمْ﴾ (یس: ۱۰) یعنی: (سواءً علیهم إنذارک یاهاهم و ترکُ إنذارک) و مثل آن است: ﴿سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبَرْنَا﴾ (ابراهیم: ۲۱) که تقدیر: (جَزَعْنَا وَ صَبَرْنَا سواءً).... و آمدن استفهام به معنی خبر بعد از تسویه، این سخن توست: ما أدری أزید فی الدار أم عمرو؟...

«و از استفهاماتی که اراده نفی با آن شده است قول خداوند در آیه: ﴿فَاسْتَفْتِهِمُ الرَّبِّكَ الْبَنَاتُ وَ لَهُمُ الْبَنُونَ﴾ (صافات: ۱۴۹) است که به معنای: (لا یكونُ هذا) است و این قول که از آنان حکایت می‌کند: ﴿أُنزِلَ عَلَيْهِ الذِّكْرُ مِنْ بَيْنِنَا﴾ (ص: ۸) یعنی: (ما أنزلَ علیه الذِّکرُ) و مثل آن است: ﴿أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ﴾ (زخرف: ۱۹) یعنی: (لم يشهدوا ذلك)،

همچنین این سخن او که فرموده: ﴿أَفَأَنْتَ تُسْمِعُ الصَّمَّ أَوْ تَهْدِي الْعُمْى﴾ (زخرف: ۴۰) معنای آن: (لیس ذلك إلیک) است، آن چنان که فرموده: ﴿إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتىَ وَلَا تُسْمِعُ الصَّمَّ الدُّعَاءَ﴾ (نمل: ۸۰) و چنین است این کلام خداوند که می‌فرماید: ﴿فَمَنْ يَهْدِى مَنْ أَضَلَّ اللّهُ﴾ (روم: ۲۹) که معنای آن: (لا یهدیه أحدًا) است و قول او: ﴿أَفَعَبِينَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ﴾ (ق: ۱۵) یعنی: (لم نَعى به)....

«از جمله مواردی که لفظ استفهام است و معنای آن وعید است این قول خداوند است که فرموده: ﴿أَفَضْرِبُ عَنْكُمْ الذِّكْرَ صَفْحًا﴾ (زخرف: ۵) که معنای آن: (أفترککم ولا نذکرکم بعقابنا؟) است و استفهام به معنای حثّ و تحریک این کلام اوست: ﴿مَنْ ذَا الَّذى يُقْرِضُ اللّهُ قَرْضًا حَسَنًا﴾ (بقره: ۲۴۵، حدید: ۱۱) و تهدید بر وجه تشبیه و متذکر شدن مثل این آیه شریفه است: ﴿أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ﴾ (مرسلات: ۱۶) تا آخر قصه و تحذیر است، مانند: ﴿فَكَيْفَ إِذَا جَمَعْنَاهُمْ لِيَوْمٍ لَا رَيْبَ فِيهِ﴾ (آل عمران: ۲۵)... و عرض است، مانند: (ألا تنزل عندنا؟) و (ألا تتال من طعامنا؟)... و آن چنان که برایت بیان کردم هر آنچه که لفظ آن استفهام باشد به منزله استفهام حقیقی نیست»<sup>۹۲</sup>

### مُغْنِى اللَّيْبِ ابْنِ هِشَامِ انصاری

ابو محمد جمال الدین عبد الله بن یوسف معروف به ابن هشام انصاری (ف ۷۶۱هـ) در کتاب گرانسنگ خود «مغنی اللیب عن کتب الأعاریب»، فصلی را به خروج «همزه» استفهام از معنای حقیقی آن اختصاص داده و برای آن هشت معنا ذکر می‌کند:<sup>۹۳</sup>

«۱. تسویه: همزه واقع شده بعد از (سواء) و (ما أبالی) و (ما أدری) و (لیت شعری) و مانند اینهاست. همچنین مصدر بتواند جایگزین جمله‌ای که همزه بر آن داخل شده بشود، مانند: ﴿سِوَاءَ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ﴾ (منافقون: ۶) که جمله

جایگزین: (سواءٌ علیهم الإستغفارُ و عدمه) به جای آن درست است. ۲. انکار ابطالی: اقتضا می‌کند که مابعدش اتفاق نیفتاده و ادعا کننده آن دروغگو باشد، مانند: ﴿أَفَأَصْفَاكُمْ رَبُّكُمْ بِالْبَنِينَ وَاتَّخَذَ مِنَ الْمَلَائِكَةِ إِنَاثًا﴾ (اسراء: ۴۰)، ﴿فَاسْتَفْتِهِمَ الرِّبَّكَ الْبَنَاتُ وَلَهُمُ الْبُنُونَ﴾ (صافات: ۱۴۹)، ﴿أَفَسِحْرُ هَذَا﴾ (طور: ۱۵)، ﴿أَشْهَدُوا خَلْقَهُمْ﴾ (زخرف: ۱۹)، ﴿أَيَحِبُّ أَحَدُكُمْ أَنْ يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا﴾ (حجرات: ۱۲)، ﴿أَفَعَيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ﴾ (ق: ۱۵) و از آنجایی که این همزه، نفی ما بعد خود را افاده می‌کند در صورت منفی بودن جمله بعد، اثبات لزوم پیدا می‌کند چرا که نفی نفی، اثبات است، مانند: ﴿أَلَيْسَ اللَّهُ بِكَافٍ عَبْدَهُ﴾ (زمر: ۳۶) یعنی: (الله کافِ عبده) و به همین دلیل است که جمله مثبت ﴿وَوَضَعْنَا﴾ بر ﴿أَلَمْ نَشْرَحْ لَكَ صَدْرَكَ﴾ (انشراح: ۲۱) که معنای آن (شَرَحْنَا) عطف شده است. مانند: ﴿أَلَمْ يَجِدْكَ يَتِيمًا فَآوَى وَوَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَى﴾ (ضحی: ۷ و ۶)، ﴿أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ﴾ (فیل: ۲ و ۳) و مثل این شعر جریر در مدح عبدالملک:

أَلَسْتُمْ خَيْرَ مَنْ رَكِبَ الْمَطَايَا      وَ أُنْدَى الْعَالَمِينَ بَطُونِ رَاحٍ

که گفته شده است: این بیت، مدح آمیزترین بیتی است که عرب سروده است. اما اگر استفهام حقیقی می‌بود، البته مدح شمرده نمی‌شد. ۳. انکار توییخی: اقتضا می‌کند که مابعدش به وقوع پیوسته و فاعل آن ملامت شده است، مانند: ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَحْتُونَ﴾ (صافات: ۹۵)، ﴿أَغْيَرَ اللَّهُ تَدْعُونَ﴾ (انعام: ۴۰)، ﴿أَتُنْفِكُوا آلِهَةً دُونَ اللَّهِ تُرِيدُونَ﴾ (صافات: ۱۸۶)، ﴿أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ﴾ (شعراء: ۱۶۵)، ﴿أَتَأْخُذُونَهُ بُهْتَانًا﴾ (نساء: ۲۰) و این سخن عجاج:

أَطْرِبًا وَأَنْتَ قِنْسِرِيُّ ... وَالدهرُ بِالإنسانِ دَوَارِيٌّ؟

یعنی: (أَتَطْرَبُ وَأَنْتَ شَيْخٌ كَبِيرٌ؟) ۴. تقریر: حمل مخاطب بر اقرار و اعتراف به امری که ثبوت یا نفی آن نزد او مستقر شده باشد، مانند: (أَضْرِبْتَ زَيْدًا؟)، (أَأَنْتَ ضَرِبْتَ زَيْدًا؟) و (أَزِيدًا ضَرِبْتَ؟) ۵. تهکم: ﴿أَصْلَاتُكَ تَأْمُرُكَ أَنْ نَتْرُكَ مَا يَعْبُدُ آبَاؤُنَا﴾ (هود: ۸۷) ۶. امر: مانند: ﴿أَسَلَّمْتُمْ﴾ (آل عمران: ۲۰) یعنی: (أَسَلِمُوا) ۷- تعجب: مانند: ﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ﴾ (فرقان: ۴۵) ۸. استبطاء: مانند: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا﴾ (حدید: ۱۶) و برخی معانی دیگری ذکر کرده‌اند که صحتی برای آن نیست.»

شایان ذکر است که برخی از نحوین برای «همزه» استفهام، علاوه بر معانی بلاغی فوق که ابن هشام بیان نموده، معانی دیگری را هم ذکر کرده‌اند. به عنوان مثال، صاحب کتاب «الْجَنَى الدَّائِي فِي حُرُوفِ الْمَعَانِي» معانی بلاغی: تنبیه، تهدید، تذکیر و معاقبة أحرف القسم را برای «همزه» استفهام برشمرده است<sup>۹۴</sup> که از نظر ابن هشام، برای آنها صحتی نیست.<sup>۹۵</sup>

ابن هشام در فصل دیگری از کتاب، برای نقش «کیف» استفهامی، دو معنا ذکر می‌کند: حقیقی، مانند: (کیف زید؟) و غیر حقیقی، مانند: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ﴾ (بقره: ۲۸) که خروج آیه را در معنای تعجب می‌داند.<sup>۹۶</sup> او در باب ویژگی‌های خاص «هل» استفهامیه که آن را از «همزه» استفهامی متمایز می‌کند، به معنای ثانوی آن یعنی معنای نفی اشاره می‌کند و می‌گوید: «از استفهام با آن [هل] اراده نفی می‌شود و به همین دلیل است که بر خبر بعد از آن، ادات إلی وارد می‌شود، مانند: ﴿هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ﴾ (رحمن: ۶۰)»<sup>۹۷</sup>

ابن هشام در مبحث جمله تفسیریه که از جملاتی است که محلی از اعراب ندارد، آیه: ﴿وَأَسْرُوا النَّجْوَى الَّذِينَ ظَلَمُوا هَلْ هَذَا إِلَّا بَشْرٌ مِثْلُكُمْ﴾ (انبیاء: ۳) را به عنوان شاهد مثال می‌آورد و جمله استفهام را، مفسر کلمه (النَّجْوَى) ذکر می‌کند و در ادامه می‌گوید: «(هل) در اینجا برای نفی است»<sup>۹۸</sup>



## نتایج

با مطالعه موضوع استفهامات قرآنی و بررسی آن در مصادر نحوی و لغوی و تفحص از دیدگاه صاحبان آن آثار، نتایج ذیل حاصل شد:

۱. وجوه اعجاز قرآن کریم متعدّد است، یکی از آن، اعجاز بلاغی اسلوب استفهام است.  
۲. خروج استفهام به معانی و اغراض بلاغی، پدیده اسلوب‌مندی است که از قرون نخستین با آغاز نگارش در حوزه‌های مختلف علوم اسلامی از جمله علم نحو و لغت شناخته شده است.

۳. با رجوع به پژوهش‌های قرآنی پیشینیان می‌توان دریافت که به نحو اولی، مباحث علم معانی از جمله موضوع خبر و انشاء و بحث استفهام آیات قرآن کریم، در زمره اصلی‌ترین وجوه اعجاز بلاغی قرآن مطرح شده است.

۴. غالباً غرض و هدف اصلی اکثر پرسش‌های وارد شده در آیات و بیان معانی بلاغی در قالب اسلوب استفهام، استقرار و رسوخ معنا در نفس انسان، وضوح بخشیدن به معنای کلام و تشویق و تحریک مخاطب به تفکر و تدبّر در مورد پرسش شده، برای هدایت به راه مستقیم، جهت نیل به کمال انسانی است.

۵. این اسلوب بلاغی به مانند سایر اسالیب قرآنی، ارتباط مستقیم با نفس انسانی برقرار کرده و او را با شیوه‌های مختلف از جمله تشویق، تقریر، توییخ، تعجب، تحقیر، تهویل و... به نکات ظریفی که از سیاق آیات برداشت می‌شود، رهنمون می‌سازد.

۶. استفهام قرآنی به دو بخش، قابل تقسیم است:

الف) پرسش‌هایی که از زبان بشر است و از منظر ادبی، به دو نوع حقیقی و بلاغی تقسیم می‌گردد:

ب) پرسش‌هایی که از زبان خدا و خطاب به بشر است و تماماً دارای معنای بلاغی، از جمله: تعجیب، انکار، تمنی، تهدید، سخریه و... هستند.

۷. میان قرآن پژوهان، در فهم و بیان نوع معنای بلاغی استفهام یک آیه، اختلاف دیده می‌شود، چرا که با وجود عوامل مختلف، امری ذوقی و نفسانی و متقارب است.
۸. ادات وارد شده در برخی از آیات شریفه، جایز است که در لفظ استفهام یا در معنای دیگری باشد، در صورت برداشت استفهامی و وجود معنای بلاغی، باید به دنبال معنای بلاغی بود، مانند: ﴿حِكْمَةٌ بَالِغَةٌ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ﴾ (قمر: ۵) که (ما) جایز است ادات استفهام به معنای توییخ یا ادات نفی باشد.
۹. نوع قرائت در تعیین استفهامی یا خبری بودن آیات شریفه دخیل است، مانند: ﴿أَصْطَفَى الْبَنَاتِ عَلَى الْبَنِينَ﴾ (صافات: ۱۵۳) که اگر به صورت استفهامی قرائت شود در آن معنای توییخ است.

#### پی نوشت‌ها:

۱. تفتازانی، سعد الدین، شرح المختصر علی تلخیص المفتاح للخطیب القزوینی، ۱۹۵.
۲. نک: سبکی، بهاء الدین، شروح التلخیص (عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح)، ۲/۲۴۶؛ سیوطی، عبد الرحمن بن ابو بکر (ف ۹۱۱هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، ۲/۲۵۱؛ اوسی، دکتر قیس اسماعیل، أسالیب الطلب عند النحویین و البلاغیین، ۳۰۷.
۳. ابن منظور، محمد بن مکرم افریقی مصری (ف ۷۱۱هـ)، لسان العرب، ص ۳۴۸۱.
۴. زَرکشی، بدر الدین ابو عبد الله محمد بن عبدالله شافعی (ف ۷۹۴هـ)، البرهان فی علوم القرآن، ۲/۳۲۶ و ۳۲۷؛ تفتازانی، سعد الدین، شرح المختصر علی تلخیص المفتاح للخطیب القزوینی، ۱۹۵؛ سیوطی، عبد الرحمن بن ابو بکر (ف ۹۱۱هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، ۲/۲۵۱.
۵. مبرد، ابو العباس محمد بن یزید ثمالی أزدی (ف ۲۸۵هـ)، المقترض، ۳/۲۹۲؛ زَرکشی، بدر الدین ابو عبد الله محمد بن عبدالله شافعی (ف ۷۹۴هـ)، البرهان فی علوم القرآن، ۲/۳۲۷؛ سیوطی، عبد الرحمن بن ابو بکر (ف ۹۱۱هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، ۲/۲۵۱.
۶. طباطبایی، سوسن، عوامل مؤثر در معانی بلاغی استفهام و بلاغت اسالیب استفهام در آیات قرآن کریم، ۲۷. به نقل از: تحفة الغریب علی معنی اللیب، دماینی، ۱/۲۱.
۷. همان، ۲۸، به نقل از: أسالیب الإستفهام فی القرآن، سید عبد العظیم فوده، ۱۹۲.
۸. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف غرناطی (ف ۷۴۵هـ)، تفسیر البحر المحیط، ۲/۴۳۵.



۹. سبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الكتاب، ۸۹/۱-۱۲۶؛ جمعه، د.حسین علی، جمالیة الخیر والإنشاء، ۱۴۳؛ و نک: ابن جنی، ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی، المحتسب فی تبیین وجه شواذ القراءات والإیضاح عنها، ۱۴۱؛ مفتاح العلوم ۴۲۴؛ دلائل الإعجاز، ۸۸ و ۸۹.
۱۰. جمعه، د.حسین علی، جمالیة الخیر والإنشاء، ۱۴۳؛ انصاری، یوسف عبدالله، أسالیب الأمر و النهی فی القرآن و أسرارها البلاغیة، ۱۲ و ۱۳، به نقل از: الأسالیب الإنشائیة و أسرارها البلاغیة فی القرآن، دکتر صباح دراز، ۱۶ و ۱۷.
۱۱. طباطبایی، سوسن، عوامل مؤثر در معانی بلاغی استفهام و بلاغت اسالیب استفهام در آیات قرآن کریم، ۳۰.
۱۲. ابو عبیده، معمر بن مننّی تیمی، مجاز القرآن، ۶۳/۱ و نک: ۳۵ و ۳۶ و ۲۸۷، ۱۴۹/۲ و ۱۵۰ و ۱۵۶ و ۲۷۹.
۱۳. زمخشری، جار الله ابو القاسم محمود بن عمر (۵۳۸هـ)، ترجمه تفسیر کشاف، ۱/۷۰.
۱۴. میرد، ابو العباس محمد بن یزید ثمالی ازدی (ف ۲۸۵هـ)، المقتضب، ۲۸۹/۳، و نک: ۴۳/۱ و ۴۴.
۱۵. ابن جنی، ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی (ف ۳۹۲هـ)، الخصائص، ۲/۴۶۳ و ۴۶۴.
۱۶. زرکشی، بدر الدین ابو عبد الله محمد بن عبدالله شافعی (ف ۷۹۴هـ)، البرهان فی علوم القرآن، ۲/۳۴۷.
۱۷. سبکی، بهاء الدین، شروح التلخیص (عروس الأفراح فی شرح تلخیص المفتاح)، ۲/۳۰۶ و ۳۰۷؛ و نک: سبوطی، عبد الرحمن بن ابو بکر (ف ۹۱۱هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، ۲/۲۵۶؛ معتزک الأقران، ۱/۴۳۹.
۱۸. جهت اطلاع بیشتر نک: تفتازانی، سعد الدین، شرح المختصر علی تلخیص المفتاح للخطیب القزوینی، ۲۰۴-۲۰۷؛ زرکشی، بدر الدین ابو عبد الله محمد بن عبدالله شافعی (ف ۷۹۴هـ)، البرهان فی علوم القرآن، ۲/۳۲۶-۳۴۴؛ سبوطی، عبد الرحمن بن ابو بکر (ف ۹۱۱هـ)، الإیتقان فی علوم القرآن، ۲/۲۵۲-۲۵۶؛ عرفان، حسن، کرائه ها (شرح فارسی مختصر المعانی تفتازانی)، ۲/۳۰۳-۳۱۶؛ جمعه، د.حسین علی، جمالیة الخیر والإنشاء، ۱۴۴-۱۶۳؛ بسیونی، د.عبدالفتاح بسیونی، علم المعانی دراسة بلاغیة و نقدیة لمسائل المعانی، ۲/۱۲۹-۱۴۴؛ عباس، د. فضل حسن، البلاغة فنونها و أفنانها (علم المعانی)، ۱۹۰-۲۰۲؛ زاید، د.فهد خلیل، الإعجاز العلمی و البلاغی فی القرآن، ۲۷۹-۲۸۴؛ عکّاوی، د. إنعام فوّال، المُعجم المفصل فی علوم البلاغة، ۱۲۳-۱۳۷.
۱۹. اوسی، دکتر قیس اسماعیل، أسالیب الطلب عند النحویین و البلاغیین، ۴۲۴.
۲۰. سبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الكتاب، ۳/۱۷۶.
۲۱. همان، ۱/۳۴۳ و ۳۴۴.
۲۲. فائزه سالم، علم المعانی فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و أثره فی الدراسات البلاغیة، ۱/۵۶.
۲۳. سبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الكتاب، ۲/۱۸۱.
۲۴. همان، ۳/۱۷۲ و ۱۷۳.

۲۵. همان، ۱/۱۰۲، و نک: ۲۳۶/۱، ۱۷۱/۲ و ۱۸۰/۲، ۱۸۱ و ۱۸۰/۲.
۲۶. همان، ۱/۲۰۲، ۱۵۴/۳.
۲۷. همان، ۱/۴۲۳.
۲۸. همان، ۳/۲۲۳ و ۳۶۷.
۲۹. همان، ۲/۳۹۴.
۳۰. همان، ۲/۴۱۱؛ و نک: ۳/۵۴.
۳۱. ابو عبیده، معمر بن مثنیٰ تیمی (ف ۲۱۰هـ)، مجاز القرآن، ۱/۱۸۳ و ۱۸۴.
۳۲. همان، ۳۱/۱.
۳۳. همان، ۱۵۷/۲ و ۱۵۸.
۳۴. همان، ۱/۳۵ و ۳۶؛ فائزه سالم، علم المعانی فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و أثره فی الدراسات البلاغیة، ۹۰/۱.
۳۵. همان، ۱۱۸/۲.
۳۶. همان، ۶۳/۱.
۳۷. همان، ۱/۱۸۳ و ۱۸۴؛ فائزه سالم، علم المعانی فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و أثره فی الدراسات البلاغیة، ۹۰/۱.
۳۸. همان، ۱/۲۸۷ و ۲/۲۷۹.
۳۹. همان، ۱۴۹/۲.
۴۰. همان، ۲/۱۵۰ و ۱۵۶.
۴۱. همان، ۲/۱۸۱ و ۲۱۳.
۴۲. مبرد، ابو العباس محمد بن یزید ثمالی ازدی (ف ۲۸۵هـ)، المقتضب، ۲/۵۲.
۴۳. همان، ۳/۲۲۸، ۳/۲۶۴ و ۲۸۹؛ و نک: سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الکتاب، ۱/۱۷۱.
۴۴. همان، ۳/۲۸۷.
۴۵. همان، ۳/۲۸۷ و ۳/۲۹۳ و ۲۹۴؛ و نک: سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الکتاب، ۱/۴۸۳.
۴۶. همان، ۳/۲۹۲؛ و نک: سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الکتاب، ۳/۱۷۲ و ۱۷۳.
۴۷. زجاج، ابو اسحاق ابراهیم بن سری (ف ۳۱۱هـ)، معانی القرآن و إعرابه، ۱/۷۷.
۴۸. همان، ۱/۱۰۷.
۴۹. همان، ۱/۱۲۵.
۵۰. همان، ۱/۱۶۱.
۵۱. همان، ۵/۸۵.



۵۲. همان، ۱/۱۹۱، و ۴/۳۴۹.
۵۳. همان، ۱/۲۴۲ و ۲/۵۳، و ۵۸ و ۲۰۶ و ۵/۲۸۵.
۵۴. همان، ۱/۳۹۰.
۵۵. همان، ۱/۴۵۵ و ۲۳/۴ و ۱۶۸.
۵۶. همان، ۵/۶۲.
۵۷. همان، ۵/۸۵.
۵۸. همان، ۵/۲۱۳ و ۲۷۱.
۵۹. نخّاس، ابو جعفر احمد بن محمد مرادی، معانی القرآن، ۳/۸۷، به نقل از: زاد المسیر، ۲۶۹/۳.
۶۰. همان، ۵/۲۱۱.
۶۱. همان، ۵/۲۲۱.
۶۲. همان، ۵/۲۲۱.
۶۳. همان، ۶/۴۶؛ و نک: البحر المحیط، ۷/۳۶۷.
۶۴. همان، ۶/۶۴.
۶۵. همان، ۶/۶۴ و ۴۵۱، و نک: فرآء، ابو زکریا یحیی بن زیاد (ف ۲۰۷هـ)، معانی القرآن، ۲/۳۹۴؛ جامع البیان طبری، ۲۶/۲۱.
۶۶. همان، ۶/۱۳۳؛ و نک: فرآء، ابو زکریا یحیی بن زیاد (ف ۲۰۷هـ)، معانی القرآن، ۲/۴۱۱.
۶۷. فرآء، ابو زکریا یحیی بن زیاد (ف ۲۰۷هـ)، معانی القرآن، ۳/۵۴.
۶۸. نخّاس، ابو جعفر احمد بن محمد مرادی (ف ۳۳۸هـ)، إعراب القرآن، ۹۸۴.
۶۹. نخّاس، ابو جعفر احمد بن محمد مرادی، معانی القرآن، ۶/۱۶۳؛ نخّاس، ابو جعفر احمد بن محمد مرادی (ف ۳۳۸هـ)، إعراب القرآن، ۱۳۳۷.
۷۰. نخّاس، ابو جعفر احمد بن محمد مرادی (ف ۳۳۸هـ)، إعراب القرآن، ۱۹.
۷۱. همان، ۶۵.
۷۲. همان، ۳۱۳.
۷۳. همان، ۳۲۶.
۷۴. همان، ۵۷۳ و ۸۵۴.
۷۵. همان، ۱۰۶۶ و ۷۴۳ و ۶۰۱.
۷۶. ابن جنّی، ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی (ف ۳۹۲هـ)، المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإیضاح عنها، ۵۰/۱.
۷۷. همان، ۲/۱۹۴.

۷۸. همان، ۲/۲۰۶.
۷۹. همان، ۱/۲۵۲.
۸۰. همان، ۲/۲۴۸.
۸۱. ابن جنّی، ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی (ف ۳۹۲هـ)، الخصائص، ۲/۴۶۳؛ فائزه سالم، علم المعانی فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و أثره فی الدراسات البلاغیة، ۱/۵۷.
۸۲. همان، ۲/۴۶۴؛ همان، ۱/۵۷.
۸۳. همان، ۲/۴۶۴؛ همان، ۱/۵۷؛ اوسی، دکتر قیس اسماعیل، أسالیب الطلب عند النحویین و البلاغیین، ۴۱۲.
۸۴. ابن جنّی، ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی (ف ۳۹۲هـ)، الخصائص، ۲/۴۶۴ و ۲/۴۶۵.
۸۵. فائزه سالم، علم المعانی فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و أثره فی الدراسات البلاغیة، ۱/۵۸.
۸۶. ابن شجری، شریف ابو السعادات هبة الله بن علی حسنی علوی (ف ۵۴۲هـ)، أمالی ابن الشجری، ۱/۳۶۰ و ۳۶۱ و ۴۰۶؛ و نک: ۱۰۶/۳ و ۱۰۷، مجلس ۷۷ با عنوان «ذکر معانی» و مواضع آن.
۸۷. همان، ۴۰۶/۱.
۸۸. همان، ۶۳/۳.
۸۹. همان، ۴۰۰/۱؛ و نک: سیبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الکتاب، ۳/۱۷۶.
۹۰. همان، ۳۲۷/۱.
۹۱. همان، ۴۰۰/۱.
۹۲. همان، ۴۰۲:۱-۴۱۰.
۹۳. ابن هشام انصاری، عبد الله بن یوسف (ف ۷۶۱هـ)، مغنی اللیب عن کتب الأعاریب، ۱/۹۰-۹۷.
۹۴. مرادی، حسن بن قاسم، الجنی الدانی فی حروف المعانی، ۳۲ و ۳۳.
۹۵. ابن هشام انصاری، عبد الله بن یوسف (ف ۷۶۱هـ)، مغنی اللیب عن کتب الأعاریب، ۱/۹۷.
۹۶. همان، ۳/۱۳۵.
۹۷. همان، ۴/۳۳۱ و ۳۳۲.
۹۸. همان، ۵/۱۰۶.



## منابع:

### قرآن کریم

۱. ابن جنی، ابو الفتح عثمان بن جنی موصلی (ف ۳۹۲هـ)، الخصائص، تحقیق: محمد علی نجار، دار الکتب المصرية، ۱۹۵۷م.
۲. \_\_\_\_\_، المحتسب فی تبیین وجوه شواذ القراءات والإیضاح عنها، تحقیق: علی نجدی ناصف و د. عبدالحلیم نجار و د. عبدالفتاح اسماعیل شلبي، قاهره، وزارة الأوقاف المجلس الأعلى للشئون الإسلامية، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۴م.
۳. ابن شجرى، شریف ابو السعادات هبة الله بن علی حسنى علوی (ف ۵۴۲هـ)، أمالی ابن الشجرى، تحقیق: د. محمود محمد طنحاحی، قاهره، مكتبة الخانجي، ج ۱، ۱۹۹۲م.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم افریقی مصری (ف ۷۱۱هـ)، لسان العرب، تحقیق: عبدالله علی کبیر و محمد احمد حسب الله و هاشم محمد شاذلی، مصر، دار المعارف، بی تا.
۵. ابن هشام انصاری، عبد الله بن یوسف (ف ۷۶۱هـ)، مغنی اللیب عن کتب الأعراب، تحقیق و شرح: د. عبد اللطیف محمد الخطیب، کویت، مطابع السياسة، ج ۱، بدون تاریخ/ج ۴، ۲۰۰۰م.
۶. ابو حیان اندلسی، محمد بن یوسف غرناطی (ف ۷۴۵هـ)، تفسیر البحر المحیط، تحقیق: شیخ عادل احمد عبد الموجود و شیخ علی محمد معوض، بیروت، دار الکتب العلمیة، ج ۱، ۱۴۱۳هـ/۱۹۹۳م.
۷. ابو عبیده، معمر بن مثنی تیمی (ف ۲۱۰هـ)، مجاز القرآن، عارضه بأصوله و علّق علیه: د. محمد فؤاد سزکین، قاهره، مكتبة الخانجي، ۱۹۸۸م.
۸. انصاری، یوسف عبدالله، أسالیب الأمر و النهی فی القرآن و أسرارها البلاغیة، رساله فوق لیسانس، راهنما: دکتر صباح عبید دراز، عربستان، دانشگاه أم القرى، دانشکده زبان عربی، ۱۴۱۰هـ/۱۹۹۰م.
۹. اوسی، دکتر قیس اسماعیل، أسالیب الطلب عند النحویین و البلاغیین، بغداد، المكتبة الوطنية، ۱۹۸۸م.

۱۰. بسیونی، د. عبدالفتاح بسیونی، علم المعانی دراسة بلاغیة و نقدیة لمسائل المعانی، قاهره، مكتبة وهبة، بی تا.
۱۱. تفتازانی، سعد الدین، شرح المختصر علی تلخیص المفتاح للخطیب القزوینی، انتشارات اسماعیلیان، ج ۱، ۴۲۵ق/۱۳۸۳ش.
۱۲. جمعه، د. حسین علی، جمالیة الخبر والإنشاء، دمشق، اتحاد الكتاب العرب، ۲۰۰۵م.
۱۳. زاید، د. فهد خلیل، الإعجاز العلمی و البلاغی فی القرآن، عمان، دار النفائس، ج ۱، ۱۴۲۸هـ/۲۰۰۸م.
۱۴. زجاج، ابو اسحاق ابراهیم بن سرى (ف ۳۱۱هـ)، معانی القرآن و إعرابه، تحقیق: د. عبدالجلیل عبده شلبی، بیروت، عالم الكتب، ج ۱، ۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م.
۱۵. زركشي، بدر الدین ابو عبد الله محمد بن عبدالله شافعی (ف ۷۹۴هـ)، البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره، مكتبة دار التراث، ج ۳، ۱۴۰۴هـ/۱۹۸۴م.
۱۶. زمخشری، جار الله ابو القاسم محمود بن عمر (۵۳۸هـ)، ترجمه تفسیر کشاف، مترجم: مسعود انصاری، تهران، انتشارات ققنوس، ج ۱، ۱۳۸۹ش.
۱۷. سبکی، بهاء الدین، شروح التلخیص (عروس الأفرح فی شرح تلخیص المفتاح)، نشر أدب الحوزة، بیروت، دار الكتب العلمية، بی تا.
۱۸. سبویه، ابو بشر عمرو بن عثمان (ف ۱۸۰هـ)، الكتاب، تحقیق و شرح: عبد السلام محمد هارون، قاهره، مكتبة الخانجي، ج ۳، ۱۴۰۸هـ/۱۹۸۸م.
۱۹. سبوی، عبد الرحمن بن ابو بكر (ف ۹۱۱هـ)، الإبتقان فی علوم القرآن، تصحیح: محمد ابو الفضل ابراهیم، ترجمه: سید مهدی حائری قزوینی، تهران، انتشارات امیرکبیر، ج ۱، ۱۳۶۳ش.
۲۰. طباطبایی، سوسن، (عوامل مؤثر در معانی بلاغی استفهام و بلاغت اسالیب استفهام در آیات قرآن کریم)، نشریه ندای صادق، پیاپی ۱۷-۱۸، فروردین ۱۳۷۹ش.
۲۱. عباس، د. فضل حسن، البلاغة فنونها و أفنانها (علم المعانی)، عمان، دار الفرقان، ج ۴، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۷م.



۲۲. عرفان، حسن، کرانه‌ها (شرح فارسی مختصر المعانی تفتازانی)، قم، مؤسسه انتشارات هجرت، ج ۴، ۱۳۸۴ ش.
۲۳. عکاو، د. إنعام فوّال، المُعجم المفصّل فی علوم البلاغة، مراجعه: احمد شمس الدین، بیروت، دار الکتب العلمیة، ج ۲، ۱۴۱۷هـ/۱۹۹۶م.
۲۴. فائزه سالم، علم المعانی فی التفسیر الکبیر للفخر الرازی و أثره فی الدراسات البلاغیة، رساله دکتری، رشته ادبیات، دانشگاه أمّ القری، دانشکده زبان عربی، ۱۴۱۲هـ/۱۹۹۲م.
۲۵. فراء، ابو زکریا یحیی بن زیاد (ف ۲۰۷هـ)، معانی القرآن، بیروت، عالم الکتب، ج ۳، ۱۴۰۳هـ/۱۹۸۳م.
۲۶. میرد، ابو العباس محمد بن یزید ثمالی آزدی (ف ۲۸۵هـ)، المقتضب، تحقیق: محمد عبد الخالق عضیمه، قاهره، ۱۴۱۵هـ/۱۹۹۴م.
۲۷. مرادی، حسن بن قاسم، الجنی الدانی فی حروف المعانی، تحقیق: د. فخرالدین قباوه، و د. محمد نعیم فاضل، بیروت، دار الکتب العلمیة، ج ۱، ۱۴۱۳هـ/۱۹۹۲م.
۲۸. نحاس، ابو جعفر احمد بن محمد مرادی (ف ۳۳۸هـ)، إعراب القرآن، اعتنی به: شیخ خالد علی، بیروت، دار المعرفة، ج ۲، ۱۴۲۹هـ/۲۰۰۸م.
۲۹. \_\_\_\_\_، معانی القرآن، تحقیق: شیخ محمد علی صابونی، جامعه أمّ القری، ج ۱، ۱۴۰۹هـ/۱۹۸۸م.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی